



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد.



۲۰۲۱/۱۲/۰۹

محمد مُحق

اجتهاد و تقلید

(۱)

کسانی که با مبحث فقه و ارتباط آن با شریعت سر و کار داشته باشند حتماً در باره دو اصطلاح اجتهاد و تقلید شنیده‌اند. اجتهاد از واژه جهد، به معنای کوشش، اشتقاق یافته و به معنای به خرج دادن کوشش و تلاش است، و در اصطلاح به معنای به کار انداختن توان ذهنی در استنباط احکام شرعی از نصوص و سرچشمه های نخستین شریعت، یعنی کتاب و سنت به کار می‌رود. تقلید از واژه قلاده اشتقاق شده است، که برای بند بسته شده به گردن گفته می‌شود، و معنای تقلید به گردن انداختن بند پی‌روی از کسی، و از او بدون دلیل متابعت کردن است. این اصطلاح به معنای این است که کسی در امور شرعی به پی‌روی از کسی از اهل علم روی بیاورد بدون اینکه به دلایل و مستندات او توجه کند.

الف) اجتهاد:

مجتهد برای کسی گفته می‌شود که توانایی فکری اش را صرف استنباط احکام شرعی برای موضوعات و مسائلی می‌کند که ذکری از آن‌ها در نصوص درجه اول شریعت، یعنی کتاب و سنت، نیامده است، و با استفاده از قواعد و ضوابطی که برای این کار وجود دارد، حکم آن موضوعات را استخراج و عرضه می‌دارد.

تاریخ اجتهاد به درازای تاریخ اسلام است، زیرا از زمان صحابه که نخستین نسل مسلمانان بودند، شماری از آنان دست به اجتهاد زدند و دیگر مسلمانان آن زمان نیز نظر آنان را معتبر یافته و قبول کردند. تعداد مجتهدان در میان صحابه به روشنی معلوم نیست، اما در حدود ده پانزده نفر از آنان به این امر شهرت دارند مانند خلفای چهارگانه، عبادله چهار گانه، ابن مسعود، زید بن ثابت، ابی بن کعب، و معاذ بن جبل، اما کسانی مانند ابن حزم اندلسی تعداد شان را بالغ بر یک صد و چهل و دو نفر دانسته است. در نسل‌های بعدی نیز کسانی به صفت مجتهد در میان مسلمانان شناخته شدند و از آنان آراء و نظریاتی به شکل شفاهی یا کتبی به نسل‌های بعدی رسید و مورد قبول بخش‌هایی از مردم قرار گرفت.

مشهورترین کسانی که در میان اهل سنت به صفت مجتهد شناخته شدند موسسان چهار مذهب فقهی مشهور بوده‌اند: امام ابو حنیفه، امام شافعی، امام مالک بن انس، و امام احمد بن حنبل. آنچه سبب شهرت این چهار نفر گردید این بود که هر کدام شان پایه‌گذار شیوه‌ای برای اجتهاد بوده است که به کار دیگر فقیهان می‌آمد، و بسیاری از مفتیان و قاضیان در تاریخ اسلام از شیوه‌های ابتکار شده به دست آنان کار می‌گرفتند و حکم شریعت را در باره موضوعات و مسائل تازه بیان می‌کردند.

با این حساب اجتهاد خود امری ذو مراتب است، یعنی درجاتی دارد و همه مجتهدان از نظر توانایی علمی در یک سطح نیستند. به کسانی مانند چهار نفر یاد شده، اصطلاحاً مجتهد مطلق گفته می‌شود، یعنی کسی که خودش از استقلال کامل در اجتهاد برخوردار است، و علاوه بر این‌که به استخراج احکام دست می‌زند، در زمینه اصول اجتهاد و طریقه‌های استنباط هم صاحب‌نظر بوده، و طراح دستگاه اجتهادی مخصوص خود است.

دیگر فقیهانی که دست به اجتهاد زده‌اند شمارشان بیشتر است، اما به دلیل این‌که خود شان شیوه خاصی برای اجتهاد ابداع نکرده‌اند و صرفاً بر مبنای شیوه یکی از مجتهدان بزرگ دست به این کار زده‌اند، گاهی به آنان صرفاً اصطلاح فقیه به کار رفته است، نه مجتهد، و گاهی دیگر مجتهد فی المذهب. این تعداد نیز همه در یک درجه نیستند، به شماری از آنان که پائین‌تر از درجه مجتهد فی المذهب هستند اهل ترجیح، اهل تخریح، اهل فتوا و مانند این‌ها گفته شده است، و کار آنان هم نوعی از اجتهاد است. برای رتبه‌بندی فقیهان و تعیین جایگاه هر یک به لحاظ توانایی اجتهاد، ضوابط دقیق و مورد اتفاقی وجود نداشته، و غالباً به شکل ذوقی و سلیقه‌ای صورت گرفته است. در این باره کتاب‌هایی نوشته شده است به نام طبقات الفقهاء، که نوعی رتبه‌بندی فقیهان را نشان می‌دهد، و گاهی دیگر در باره دسته‌بندی فقه‌های یک مذهب نوشته شده است مانند طبقات الحنفیه و طبقات الشافعیة و غیره..

اما شهرت چهار امام یاد شده به عنوان مجتهد مطلق به این معنا نیست که دیگر مجتهد مطلق جز آنان در تمام تاریخ اسلام وجود نداشته است، بلکه شهرت آنان نتیجه یک تصمیم سیاسی در اواسط دوره عباسیان است که مذاهب فقهی این چهار نفر جنبه رسمی در نزد دستگاه‌های حکومتی پیدا کرد و بقیه مذاهب فقهی از رسمیت و

اعتبار افتاد. اگر چنین چیزی رخ نمی‌داد حتماً بر تعداد مذاهب فقهی افزوده می‌شد، زیرا شمار کسانی که مجتهد مطلق بوده‌اند، یعنی شیوه‌ای از آن خود برای استخراج احکام داشته‌اند، در عمل بیش‌تر از این بوده است، مثلاً از میان چهره‌های منتسب به اهل بیت که مورد احترام و اعتقاد اهل تشیع هستند، امام جعفر صادق در این رتبه قرار دارد، و به این لحاظ به شیوه فقهی او مذهب جعفری گفته می‌شود. همچنان داود ظاهری مؤسس شیوه دیگری در زمینه اجتهاد بوده است که به نام مذهب ظاهری مشهور است و دانشمند برجسته‌ای مانند ابن حزم از فقیهان این مذهب است. اما شخصیت‌های دیگری مانند امام ابویوسف قاضی و امام محمد شیبانی از شاگردان امام ابوحنیفه، و امام موسی کاظم از اهل بیت، و ابن جریر طبری، صاحب تفسیر مشهور، از شاگردان داود ظاهری، و بسیاری دیگر که در امور فقهی صاحب‌نظر بودند، ولی شیوه‌ای مستقل برای اجتهاد ابداع نکردند، تنها فقیه به شمار می‌روند. اگر اجتهاد را صرفاً به معنای تلاش به خرج دادن برای استخراج حکمی از روی اصول شرعی بدانیم، که در واقع چنین هم هست، همه فقهایی که خودشان صاحب‌نظر بوده‌اند مجتهد به شمار می‌روند، اما نه مجتهد مطلق، و از این لحاظ روند اجتهاد در تمام تاریخ اسلام، تا به امروز، جریان داشته و شمار مجتهدان به هزاران نفر می‌رسد. اما اگر اجتهاد را به معنای ابداع شیوه‌ای خاص و ایجاد دستگاهی ویژه برای استخراج احکام بدانیم، تنها تعداد انگشت‌شماری مجتهد در تاریخ اسلام داشته‌ایم. با این تفکیک است که می‌توانیم دریابیم چرا در نزد شیعه همیشه مجتهد زنده وجود دارد و در نزد اهل سنت ندارد. در واقع، کسانی را که اهل تشیع مجتهد و مرجع تقلید می‌شمارند از نظر اهل سنت تنها فقیه یا مجتهد فی المذهب هستند، نه مجتهد مطلق، زیرا دستگاه اجتهادی متفاوتی نسبت به دستگاه اجتهادی امام جعفر صادق ابداع کرده‌اند. کسانی در سطح علمی مراجع تقلید اهل تشیع در نزد اهل سنت صرفاً فقیه دانسته می‌شوند، هرچند سطح علمی‌شان مانند مراجع تقلید اهل تشیع است، و امروزه کسانی مانند شیخ الازهر، مفتی مصر، مفتی عربستان سعودی، رئیس دارالعلوم دیوبند، و شماری از چهره‌های مستقل مانند یوسف قرضاوی، رمضان بوطی، شیخ شنیطی، مفتی تقی عثمانی و صدها تن دیگر همه در این درجه هستند، ولی برای سنجان مرجع تقلید نیستند. مرجع تقلید از نظر اهل سنت تنها بنیان‌گذاران دستگاه‌های اجتهادی هستند که پیش‌تر اشاره شد.

اما در قرون متأخر، تقریباً پس از قرن ششم هجری، که با حمله مغول و فروپاشی مراکز علمی جهان اسلام آغاز می‌شود، اصطلاحی در میان اهل سنت رایج شد که از آن به بسته شدن دروازه اجتهاد تعبیر می‌کردند. هدف طرفداران این نظریه در آن زمان این بود که مذهب فقهی جدیدی تأسیس نشود و اجتهادات عمدتاً در درون دستگاه‌های اجتهادی چهار مذهب مشهور صورت بگیرد. این نظریه بازتابی از ضعف علمی و ایستایی تمدنی جوامع مسلمان بود که دانش‌های عقلی را به رکود کشانده بود، داد و ستد فکری با تمدن‌های دیگر دچار گسست کامل شده بود، و مراکز تولید معرفت در جهان اسلام فروپاشیده بودند. طبیعی است که در چنین شرایطی اعتماد به نفس علمی از میان می‌رود و جایش را محافظه‌کاری و تقلید کورکورانه می‌گیرد. با این‌همه، علی‌رغم گسترده بودن این روحیه، شماری از چهره‌های علمی در سده‌های پسین تلاش کردند که از تداوم روند اجتهاد و به اصطلاح گشایش درهای آن دفاع کنند و خود نیز دست به اجتهاداتی بزنند. از چهره‌های مشهوری که چنین موضعی داشتند یکی ابن تیمیه، فقیه مناقشه‌برانگیز حنبلی است، که علی‌رغم ایرادهای جدی بر پاره‌ای از دیدگاه‌های فقهی و کلامی‌اش، دانشمندی برجسته در سطح غزالی و ابن حزم بود، و پس از او نیز کسانی دیگر مانند جلال الدین سیوطی، محمد بن علی شوکانی، و شاه ولی الله دهلوی نظریه بسته شدن باب اجتهاد را مورد انتقاد قرار دادند. سیوطی رساله‌ای نوشت با عنوان: "الرد علی من أخذ الی الأرض وجهل أن الاجتهاد فی کل عصر فرض" یعنی کسی که تنبلی در پیش گرفته، و از روی جهل، نمی‌داند که در هر عصری اجتهاد فرض است، سخنش مردود است.

با آن‌که چنین نظراتی در مقاطعی از تاریخ متأخر اسلام مطرح شد اما در عمل، روحیه انجماد فکری تغییر نکرد و بن‌بستی که پدید آمده نشکست مگر با ورود مسلمانان به عصر جدید و آشنایی با تمدن نوینی که در مغرب زمین خیمه برافراشته بود. آشنایی با دنیای جدید چلنج‌های نظری فراوانی را در برابر مسلمانان نهاد، و از جمله، در باره مقوله اجتهاد و تقلید و ضرورت بازنگری در باره هر یک از این‌ها.

نخست این نظریه مطرح گردید که باید فرایند اجتهاد از نو به کار افتد و اهل علم جرئت کنند از دنباله‌روی و تکرار نظرات گذشتگان فراتر بروند و خود به تولید نظریه بپردازند. در این راستا تلاش‌هایی در کشورهای اسلامی به راه افتاد، مشهورترین کار نهادینه که با حمایت دولت عثمانی در دوره اصلاحات‌شان، مشهور به تنظیمات، انجام شد تهیه مجله عدلیه و شرح آن بود، که گامی ارزشمند بود اما تبدیل به روندی پویا نگردید. افزون بر آن، از سوی دانشمندان برجسته‌ای که با عصر حاضر آشنایی قابل توجهی پیدا کرده بودند، اجتهاداتی فردی صورت گرفت، مانند محمد عبده در دورانی که مفتی اعظم مصر بود، و شماری دیگر در سایر کشورهای مسلمان. امروزه نظریه بسته بودن/شدن دروازه اجتهاد در میان اهل علم از اعتبار افتاده و اگر کسی به آن معتقد باشد نشان عقب‌ماندگی، جهل و بی‌خبری وی از تحقیقات علمی در این زمینه شمرده می‌شود. اما در باره چرایی به وجود آمدن آن نظریه غلط، دیدگاه‌های متعددی مطرح شده است که اگر وارد آن می‌بحث‌شویم از اصل موضوع دور خواهیم افتاد. یکی از نظریات در خور توجه در این باب را دانشمند مشهور مراکشی، محمد عابد جابری، داده است

که می‌گوید علت متوقف شدن روند اجتهاد در تاریخ اسلام این بود که الگوی تمدنی مسلمانان به رکود و ایستایی رسید. مدل اجتهاد در سده‌های نخستین، زاده تحولات تمدنی آن دوره بود که دوره شکوفایی تمدنی اسلامی به شمار می‌رود. او می‌گوید آن سبک زیست تمدنی قابلیت‌های خود را از قوه به فعلیت رساند، و ظرفیت بیش‌تری برای شکوفایی آن باقی‌نمانده بود، و چون کلیت آن سبک زیست به رکود و ایستایی رسید، جایی برای اجتهاد نو هم نماند، یعنی اساساً تقاضایی برای اجتهاد نو وجود نداشت، و آن شرایط بسته و راکد نمی‌توانست به زایش دیدگاهی نو بینجامد.

هر چه بوده باشد، در صد سال اخیر زنگ اجتهاد نواخته شده و دانشمندانی در کشورهای اسلامی دست به اجتهاداتی زده‌اند و در باره موضوعات تازه و نوپدید حکم شرعی را با اجتهاد خود بیان کرده‌اند. اما گشایش درهای اجتهاد به این شیوه نتوانسته است عقب‌ماندگی مسلمانان از عصر حاضر را چاره کند و پارادایم ذهنی مومنان را از قرون وسطی به عصر جدید انتقال دهد، و از این نظر ناکام بوده است. به عبارتی اجتهادات یوسف قرضاوی، محمود شلتوت، عبدالعزیز بن باز، مفتی تقی عثمانی، محمد الددو شنفیطی، احمد ریسونی، وهبه زحیلی و... هرچند شاید نتوانسته باشد برخی مشکلات مردم را در امور متعلق به احوال شخصیه یا فقه معاملات حل کند، اما نتوانسته است مدل دینداری مردم را به سطحی از عقلانیت ارتقا بدهد که محصول آن ظهور جنبش‌هایی مانند طالبان، القاعده، داعش، و اخوان المسلمین نباشد. این همان نقطه ضعف عمده در کار فقه و فقهات و اجتهاد در عصر حاضر است. در جهان تشیع هم وضع بهتر نیست، و وجود مجتهدان به اصطلاح زنده، به تفکر زنده و پویا در عرصه دیانت نینجامیده و از این حیث شبیه جهان تسنن است و هر دو موازی به پیش می‌روند. این را وقتی به خوبی می‌توانید دریابید که، مثلاً، رساله توضیح المسائل منسوب به علی خامنه‌ای رهبر ایران، یا فتاوی فقهی معاصر از یوسف قرضاوی را بخوانید، و جهان اندیشگی آن‌ها را از حیث دغدغه‌هایی که سپهر فکری شان را می‌سازد، با آنچه که سپهر اندیشگی رهبران دیگر ادیان را نشان می‌دهد مانند پاپ بندیکت، دالایی لاما، سدگورو، و اوشو، مقایسه کنید، و نمی‌گوییم با آنچه هابرماس، نوام چامسکی و استیون هاوکینگ مطرح کرده‌اند، زیرا هیچ جایی برای مقایسه وجود ندارد، مانند اینکه کسی کامپیوتر کوانتومی را با دستگاه حساب چرتکه‌های قدیمی به مقایسه بگیرد.

چه دانشی برای اجتهاد بایسته و ضروری است؟ از آنجایی که اجتهاد در اسلام تلاشی درون‌دینی است، تسلط بر زبان عربی در سطح ادبی و بلاغی، آشنایی با روش‌های تفسیر قرآن و تاریخچه آن، آشنایی با علوم حدیث، آشنایی با اصول فقه، آشنایی با قواعد علم منطق، و آشنایی با میراث فقهی مذاهب اسلامی، از دانش‌های اساسی و اجتناب‌ناپذیر برای این کار است، ولی این دانش‌ها هرچند لازم هستند اما کافی نیستند. کسی می‌تواند دست به اجتهاد بزند که افزون بر دانش‌های یاد شده، با روح دانش در زمانه خود نیز آشنا باشد و بر اهم حوزه‌های معرفتی عصر خود اشراف داشته باشد. کسی که به چنین سطحی از آگاهی و معرفت نرسیده باشد هر تلاشی که به خرج دهد از دایره تقلید بیرون نخواهد شد، چنان‌که اغلب مجتهدان معاصر با این کاستی دست به گریبان هستند.

مجتهدان قدیم از آن رو به آن درجه رسیدند، و در روزگار خود پرچمدار فقه شدند، که با روح علمی زمانه خود آشنا بودند، نه اینکه در کلیت تاریخ بشر، و یا حتی تاریخ اسلام دانشمندترین انسان‌ها بوده باشند. ولی برای اجتهاد در آن روزگار همان مایه از دانش کفایت می‌کرد، زیرا مشکلات و دردهای مردم زمان خود را می‌دانستند، از مباحث علمی زمان خود اجمالاً آگاه بودند، بر متون دینی تسلط داشتند، با مقاصد شریعت، با تفسیری که هر یک شان از این موضوع داشت، آشنا بودند، و در نتیجه، می‌توانستند دست به اجتهاد بزنند. آن میزان از دانش را که مجتهدان قدیم داشتند، امروزه بسیاری از تحصیل‌کردگان حوزه مطالعات دینی دارند، اما این میزان از دانایی برای اجتهاد در این عصر بسنده نیست. از این رو، شماری از صاحب‌نظران، مانند عبدالوهاب خالاف، از نظریه پردازان معاصر اصول فقه، نظریه اجتهاد گروهی را پیش کشیده‌اند. نظر آنان، که نظر درستی هم هست، این است که برای یک فرد امکان ندارد همه دانش‌های کلاسیک ضروری را در سطح بالایی فرا بگیرد و هم‌زمان با بسیاری از دانش‌های ضروری عصر جدید نیز آشنایی داشته باشد. از این رو، اگر نهادهایی برای اجتهاد تاسیس شود که اعضای آن را متخصصان رشته‌های مختلف تشکیل بدهد، اجتهادی که صورت می‌گیرد بی‌عیب‌تر و پخته‌تر خواهد بود. فرض کنید، لازم باشد که در باره نظام بانکداری معاصر و معاملات مالی مدرن اجتهادی صورت بگیرد، چیزی که بسیاری از مسلمانان مذهبی و پای‌بند به آموزه‌های دینی را رنج می‌دهد و یا سر در گم می‌کند. برای نظر دادن و صدور حکمی شرعی، که عملی اجتهادی است، افزون بر دانش‌های یاد شده، مجتهد باید با علم اقتصاد امروزی در سطح اکادمیک آشنایی داشته باشد، و نحوه کارکرد سرمایه در جهان امروز را بداند، و از نحوه پیدایش پول در تاریخ بشر و شکل‌گیری نهاد اقتصاد و سپس تطورات و جهش‌هایی که با پیدایش پول چاپ‌شده و پسان‌تر پول مجازی رخ داده است، به گونه درستی آشنایی داشته باشد. باید بداند که پول چگونه تولید، و چگونه توزیع می‌شود و چه قواعدی بر چرخش آن حاکم است، و نقش سرمایه‌های اعتباری، بازار بورس، و استخراج حقیقی یا مجازی سرمایه چگونه است. طبیعی است که رسیدن به سطح دانش اکادمیک در این باب هم‌زمان با تحصیلات دینی در سطح بلند تقریباً ناممکن است. همین‌گونه است موضوعات دیگری مانند پیوند عضو، اهدای عضو، تغییر جنسیت، و مسایل متعدد دیگری که مستلزم آشنایی با روان‌شناسی، عصب‌شناسی، و یا جامعه‌شناسی،

مردم‌شناسی و غیره است. با این حساب، برای هیچ فردی ممکن نخواهد بود که به همه این دانش‌ها مجهز شود. تنها گزینه‌ای که می‌ماند اجتهاد گروهی است که کار نهادهای تخصصی است.

شماری از دانشمندان مانند عبد‌الکریم سروش، عبد الجبار رفاعی و دیگران، به جای اجتهاد در فروع، اجتهاد در اصول را مطرح کرده‌اند، و منظورشان پی افکندن نظام الهیاتی نوینی است که به دانش‌های مدرن تکیه داشته باشد، آنان بر این باورند که بدون تجدید نظر در مبانی کلامی و تولید دانش الهیاتی جدید، راهی به اجتهادی درخور عصر حاضر گشوده نخواهد شد، و اجتهاد در سطح تکرار اندیشه‌های قدما متوقف خواهد ماند، به گونه‌ای که در کار بسیاری از فقیهان و مجتهدان نجف، الازهر، قم، زیتونه، و دیوبند دیده می‌شود. برای دست یافتن به نظام الهیاتی نوین، آشنایی با فلسفه‌های جدید، دانش‌های اجتماعی جدید، دانش‌های زبانی جدید، و دانش‌های طبیعی جدید، ضرورتی‌گریز ناپذیر است. یعنی باید خدا شناسی ما، انسان‌شناسی ما، و هستی‌شناسی ما به گونه‌ای بازسازی شود که با دستاوردهای نوین علمی در باره طبیعت، در باره انسان و در باره این هستی پهناور همخوانی داشته باشد، و یا دست کم در تضاد نباشد. بر مبنای چنان نظام الهیاتی است که می‌توان اصول فقه جدیدی ساخت و فقه جدیدی تولید کرد و به اجتهادی سزاوار این عصر کمر بست.